

هفته‌نامه

رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی



۵۳

سال دوم - شماره

پنجمه ۲۹ تار ماه ۱۳۵۹

بها ۲۰ ریال

در این شماره:

چپ و گروگانگیری

نقد نظرات سازمان پیکار

پیکار و ظهور رونیونیسم در شوروی

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

خوزستان در وجه جنگ

♦♦♦ و

چپ و گروگان گیری ابعاد عوام فریبی

در ۱۳ آبان ۵۸، سفارت آمریکا به تصرف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام "درآمد و توده های "مردم"، "روحانیت مبارز" و برخی از نیروهای "پیشرو" هلهله کنان آغوا از "انقلاب دوم" را جشن گرفتند. ظاهراً تکانه جدید در سطح جامعه پدید آمد و همه چیز در ایران کن فیکون شد. بسیاری در این شادی زودگذر سهیم بودند. "روحانیت مبارز و ضد امپریالیست" که با در دست داشتن بندهای نامریبی عبودیت - مذهب و سلسله مراتب آن - خود را از همان ابتدا سردمدار این "انقلاب" جدید میپنداشت و بر آن بود که با توسل به شعور کاذب مردم حاکمیت نجس خویش را "جاودانی" سازد و دیکتاتوری مطلقه اش را با توسل به همیغ توده های تحریک شده گسترش دهد. "مردم" که میپنداشتند شعار واقعی قبل از قیامشان "بعد از شاه نوبت آمریکا است" در حرکت "دانشجویان مسلمان" تجلی کرده است و در این راستا ره "رستگاری" و خلاصی از سیطره ی امپریالیسم جهانی را تصور میبندیدند؛ و برخی از نیروهای چپ که فرصت را بـرای "افشاگری" - ولی در حقیقت نشان داد، ابتدا درک خود از وقایع سیاسی حاکم در جامعه - و "تعمیق" و ضد امپریالیستی - یعنی شرکت در تعمیق توده ها - مختتم میسرمدند.

در ۱۳ آبان ۵۹، در سالگرد تسخیر سفارت، و در دومین سالروز واقعه، ۱۳ آبان روز کشتار دانش آموزان، باز "توده ها" - و این بار بمراتب در جمعیتی قلیل تر از گذشته - هلهله کنان به خیابان آمدند تا تـیـم مجلس شورای اسلامی در مورد آزادی گروگانها - که در حقیقت بازگشت بهمان شرایط قبیل از ۱۲ آبان ۵۸ بود - را جشن بگیرند و تصمیم "قاطع" خود را برای ادامه ی مبارزه ی ضد

امپریالیستی به نمایش بگذارند. اما اینبار هیچ تحول جدیدی بوجود نیامد و ایران در حال جنگ کن فیکون نگردد. لیکن باز بسیاری در این شادی زودگذر سهیم بوده اند. "روحانیت مبارز و ضد امپریالیست" که اینبار بندهای نامرئی قدرتش - مذهب و سلسله مراتب آن - به بندهای مرفی سلطه ی دولتی تبدیل شده بود و آن بخش از چپ که در تعمیق توده ها فعالانسه شرکت کرده بود و خرسواری خرده بورژوازی کهنه کار ولی غیرمغرب گردیده بود. اما بسیاری دیگر نیز اندوهکین بودند: "مردم" که برای العین شاهد به بازی گرفتار احساساتشان توسط دولت مردان جدید بودند و آن بخش از چپ که وقایع یکساله نادرست بودن پندارهایشان را نشان داده بود ولی قدرت و بلوغ سیاسی لازمه را برای انتقاد از خود نداشت، و ناچار از فرط خجلت سر به جیب خویش فرو برده بود.

وبدین سان تاریخ یکی از صحنه های کمدی تراژدی دیگر خود را بنمایش گذاشت و بسیاری از ایده ها را نه آن طور که خود در باره ی خود میگویند، بلکه همانطور که واقعیت دارند بنمایش گذاشت. سیر حوادث نشان داد که عملاً بین آن "روحانی مبارز" که زاویه دیدش از منفذ تنگ لوله ی آبریسق نیز تنگتر است و آن مارکسیستی که بجزمهای خویش چسبیده است هیچ تفاوت چشمگیری وجود ندارد و هر دو اینان علیرغم تفاوت های ظاهری از یک بستر طبیعی - خرده بورژوازی متزلزل - برمیکیزند و تحت نفوذ تلاطمهای این قشر به زندگی سیاسی خویش ادامه میدهند.

هنگامیکه جریان سفارت آمریکا اتفاق افتاد و بسیاری از جریانات چپ مبهوت شده بازی های جدید "روحانیت مبارز و ضد

امپریالیست" و یا "کاست ضد خلقی" شده بودند، ذاعرا هشدارهای ما در مورد این "بازی جدید" گزارش شواهدی نداشت،

هنگامیکه ما در همان اوایل مطرح نمودیم که بجای خوابیدن مقابل در سفارت و برافراشتن شعار "دانشجویان خط امام افشا کنند، افشا کن" بیاید نه تنها "لیبرالها" و دولت موقت را افشا کرد بلکه باید علاوه بر آن این خیمه شب بازی را نیز با برای همان "مردم" روشن نمود، ما متهم به دوری از توده ها، ندیدن واقعیات و ثابت هم "تروتسکیسم" شدیم و شاید دم صدای کوچک ما در میان انبوه فراوان فریادها و سران "لحظات خوش" آنقدر ضعیف بود که ناریا بنظر میرسید. ولی ما که امروز داریم که هرگاه از گشتن حقایق، حتی هنگامیکه گمان حقایق بجان خریدن تکفیر ساز جانب چپ را برده ایم، داشته باشد، کوتاه نمی بینیم، مواضعمان را آشکارا بیان نمودیم و امروز نیز ما خوشحالی و این نه صرفا از آنروست که هیأت حاکمه و جناحین آن حدیثا برای توده ها جدا شده اند و نه صرفا از آنرو است که تالیفات ما از سالهای تسخیر مغرب و از زمان ما تا کنون با و تالیفات آموزشی هوشیاریات حاکمه صحت خورد و از هر جهت مبارزاتی نشان داده است بلکه بیژن از این جهت است که برخورد بیسه مسالهای "تسخیر سفارت" حداقل برای خودمان آزمون جدیدی در حیط سنت برخورد انتقادی نسبت به مسائل و حوادث سیاسی محیط بیرون و مسائل داخل کشور را بزمراه داشت. مساز این جهت خودمانیم که در حد توان خود نه در تحمیل کرده ها شرکت کرده و نه به استقبال عوامفریبی آنها رفته بلکه بالعکس در افشای این خیمه شب بازی و نقاب برداشته داشته ایم. گفتن این حقایق نه از آن جهت است که در پی آن که برای خود اختیار و حیثیتی بسنمائیم، بل برآنیم نشان دهیم که کمونیست دشمن هر نوع عوامفریبی بوده و عوامفریبان را با هر نیت که وارد میدان شوند افشا خواهیم نمود.

نمود، و هیچگاه به دستاویزهای ما ننشاند "خواست توده" و "تشدید مبارزه ضد امپریالیستی" و غیره برای توجیه دنباله روی کورانه خود از "مردم" متوسل نمیشوند و در مقابل ارباب سیاسی، به "خفقان" و نعل و وارونه زدن روی نمیآورند. شاید بنظر خوانندگان رهایی، گفتن این جملات در باب برخورد نقادانه ی کمونیستی نسبت به وقایع، جز بدیهیات باشد، اما ما ذیلا با اشاره به مقالات متدرجه در نشریات برخی از سازمان های چپ و همچنین موضعگیری های آنان نشان خواهیم داد که عدول از این "اصول بدیهی" تا چه حد در جنبش چپ ایران رایج است، و جنبش چپ تا چه حد باید پالایش یابد تا بتواند در عرضه کردن روشن محیح برای مبارزه ی سیاسی موفق باشد.

عوامفریبی و شعور کاذب

کوتاه بیانات خواهد بود اگر حاکمیت دولتهای ستمگر طبقات حاکم در جوامع بشری را صرفا در اشکال حقوقی، حاکمیت و ابزار سرکوب عینی این دولتها ببینیم. در حقیقت اجزاء تکوین یافته ی یک سیستم تنها با اعمال فشار و زور بطنی فیزیکی آن، یعنی بکسار برد اسلحه و نیروهای انتظامی نیست که میتوانند به زندگی تنگین خویش ادامه دهند، بلکه باید علاوه بر آن با تکیه بر افکار عمومی و ارزشهای منتج از آن حاکمیت خویش را برای مردم تحت سلطه موجه جلوه دهد. هر شهروند باید واقعیت های حقوقی، قضایی و انتظامی "دولت" را بحثابه ی اجزایی که لازمه ی ادامه ی زندگی اجتماعی اوست دریابد تا بتواند وجود این "حاکمیت" برای خود "اجتناب نا پذیر" تصور نماید. در اینجا است که حاکمیت با توسل به عوامفریبی و دامن زدن به "شعور کاذب" مردم واقعیت خود را "الهی" و مطلق جاوه میدهد. شدت مدت این "عوامفریبی" و موفقیت رژیمهای حاکم در دامن زدن به "شعور کاذب" بستگی به

عوامل متعدد متجمله درجهی رشد مبارزه طبقاتی و سیاسی جاری در آن جامعه، و مناسبات تولیدی و چگونگی یافت فرهنگ حاکم بر آن جامعه است. در حقیقت عوامفریبی و دامن زدن به "شعور کاذب" جزء لاینفک سیطره طبقات حاکم در جوامع طبقاتی است (۱).

حال در جامعه‌ای مانند ایران که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در آن از رشد سالم و چشمگیری برخوردار نبوده است و یافت فرهنگی - مذهبی - فئودالی - بر آن استوار است، امکان موفقیت رژیم "عوامفریبی" و نتیجتاً موجه جلوه دادن خویش بعنوان "دولت نماینده‌ی مردم" صد چندان میشود. محبوبیت مذهبی و سیاسی "رهبری" در میان "مردم"، وجود سلسله مراتب مذهبی که فقیه بزرگ را از طریق شبکه‌های وسیع مساجد و تکایا به "مردم" متصل مینماید و همچنین حاکمیت بلامنزاع بر رسانه‌های عمومی و وسایل ارتباط جمعی از جمله عواملی هستند که در جهت پیشبرد اهداف حاکمیت عمل مینمایند. اما مطلق انگاشتن درجهی رشد مناسبات تولیدی یافت مذهبی و فرهنگی حاکم بر جامعه در چگونگی پیدایش شعور کاذب، همانا نادیده گرفتن اهمیت مبارزه‌ی سیاسی است که امروز در جامعه ما در جریان است. درست است که این مبارزه‌ی سیاسی هنوز بطور کامل از مجاری مشخص طبقاتی خودصورت نمیگردد ولی همین وجود تلاطم انقلابی در جامعه‌ی خود مفصلی است که میتوان از طریق آن علیه کوششهای مکرر حاکمیت در عوامفریبی مردم - ارجاساب سیاسی آنان - و گسترش سیطره‌ی حاکمیتش مبارزه نمود. پر واضح است که ارجاساب توده‌ها توسط حاکمیت در جامعه‌ی پرتلاطمی مانند ایران نه صرفاً از مجاری بوروکراتیک و بکار بردن قوه‌ی قهریه امکان پذیر است بلکه عمدتاً در کوشش رژیم در عوامفریبی و در اینجا بمعنی مشخص آن خلق سلاح توده‌ها از شعارهای مبارزاتیست. این شرایط بویژه در ایران

ماه ۵۸ که هنوز بسیاری از نهادهای سرکوبگر رسمی و غیر رسمی با نگرفته بودند، و افکار عمومی اجازه نکاربرد سریع و همه جانبه‌ی آن را نمیداد. بیش از هر چیز دیگر رژیم را بر آن میداشت که صرفاً به ارجاساب سیستماتیک بسنده نماید و علاوه بر آن و بعنوان محور اساسی به عوامفریبی متوسل گردد. شرایط مشخص تاریخی اسباب تسهیل حاکمیت را در این عوامفریبی فراهم مینمود: "رهبری مذهبی محبوب" و تجارب ۱۴۰۰ ساله‌ی "روحانیت" در خدمت این امر قرار میگرفت. تخریب مذهبی کارآتش بمراتب بیش از ماشین رنگ زده‌ی دولتی بود. در حقیقت یکی از مهمترین "ویژگیهای" حاکمیت پس از قیام - جناحهای مختلف آن - کوشش در راه خلق سلاح سیاسی مردم از شعارها بود و بسیاری از نیروهای "چپ" در این مورد نه تنها غافلگیر شدند بلکه آگاهانه و بی‌آگاهانه و یا به بهانه‌ی تعمیق مبارزه‌ی سیاسی بآن دامن زدند. تحلیل واقعه‌ی سفارت تنها از این زاویه - عوامفریبی رژیم برای سیطره‌ی حاکمیتش - قابل ارزیابی است.

"تئوری عوامفریبی، چپ و عملکر آن"

ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی، کمونیستها را متهم میکنند که آنها بی‌اعتقاد به اصل "هدف وسیله را توجیه مینماید" از دست زدن بهیچ کاری کوتاهی نمینمایند. این شیادان قرن، ماکیاولیس را مترادف با مارکسیسم قلمداد کرده و بر آن میتازند. هر چند خود اینان از هر ماکیاولیس‌تیمی، ماکیاولیس‌تر هستند، معهذاً بهانه‌هایی برای این شیادیهای خود در دست دارند. بهانه‌هایی که بسیاری از منحرفین جنبش کمونیستی به رایگان در اختیار آنان گذارده‌اند. ما به مثالهای جهانی کاری نداریم، آنچه نیز که در گذشته بعنوان "پالودن ساحت مقدس جنبش کمونیستی از گرایشات خرده‌بورژوازی" از آن یاد میگردد را بکناری مینهیم و در اینجا صرفاً به تئوریهای و عملکردهای چپ در مورد اشغال سفارت آمریکا اشاره مینمائیم تا نشان دهیم

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

که حملات این شیادان به "مارکسیسم" و "پسا بهتر بگوییم مارکسیسم اینگونه جریان‌ساز چندان نیز بی اساس نیست. و ما در این اشاره‌ی مختصر دو جریان سیاسی را مد نظر داریم یکی "راه کارگر" که علنا صحت این این تئوری - تئوری عوام‌فریبی - را می‌پذیرد و با زمان چریک‌های فدایی خلق (۲) که برآستی کوتاه‌بینانه بدنبال پراتیک این تئوری روان است.

راه کارگر در اولین شماره‌ی نشریه‌ی خود مورخه پنجم آذر ۵۸ در مورد "تسخیر سفارت" می‌نویسد:

"کمونیستها باید بپذیرند که حتی عوام‌فریبی ضد امپریالیستی به‌سراز عوام‌فریبی ضد کمونیستی است." "راه کارگر در مقدمه‌ی همین مقاله به بهره برداری "کاست حکومتی" از واقعه‌ی سفارت اشاره می‌کند (هر چند در شماره‌های بعد این حرکت را بعنوان حرکتی حتی ضد آقایی بهشتی تفسیر می‌نماید و ما بدان خواهی پرداخت) اما با آنکه معترف است این واقعه مورد بهره‌برداری کاست حکومتی قرار گرفته است در ارزیابی مارکسیستی اش !! نمیتواند از پذیرفتن این حقیقت !! طفره برود که "عوام‌فریبی ضد امپریالیستی به‌سراز عوام‌فریبی ضد کمونیستی است" ! شاید اصرار راه کارگر برای پذیرفتن این امر از جانب کمونیستها این باشد که میخواهد ثابت کند حتی واژه‌ی عوام‌فریبی نیز یک واژه‌ی دیباچاتی است و میتواند در کمونیستها نیز یکبار گرفته شود و شاید نیز بر آن است که متدولوزی جدیدی در برخورد به واقعات - امر واقع - را نشان دهد. یعنی کمونیست‌های "میین" ما بگویند که باید اشغال سفارت را بغال بیک گرفت و آنرا گامی در راه مبارزه‌ی ضد امپریالیستی دانست. از فحوائی نوشته‌های راه کارگر چنین بر می‌آید که هدفش شق آخر است و برای توجیه تئوریک این هدف نه تنها باید "دانشجویان مسلمان

پیرو خط امام" بعنوان کلیتی مستقلاً از "کاست حکومتی"، "حزب حاکم" و "جناب لیبرال"، و جنابین حاکم نه بعنوان سردمدار این محرکه بلکه بعنوان "بهره‌برداران" از این موج جدید مبارزه‌ی ضد امپریالیستی تلقی شوند، بلکه مبارزه‌ی "مردم" بعد از اشغال سفارت امریکا هم باید بعنوان یک واقعه‌ی انقلابی تصویر گردد! تا راه کارگر بتواند به این نتیجه‌گیری مهم برسد که:

"کمونیستها نباید بدلیل حضور عوام‌فریبان در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی مردم، از آن کناره بگیرند."

(راه کارگر شماره ۱) (تاکیداز ماست) و برای شرکت در تئوریک‌سازی مردم از آن رأی بطور ناخودآگاه در تحکیم رژیم حاکم برای خود مجوز تئوریک دست و پا نمایند. امکانات توضیح تئوریک "راه کارگر" برای نشان دادن استقلال "دانشجویان پیرو خط امام" از حاکمیت در ابتدا همچون مساله‌ای بنظر میرسد. چون نه تنها در هیچکدام از نوشته‌های "راه کارگر" توضیحی پیرامون ارتباط اینان با حاکمیت بچشم نمی‌خورد بلکه تلویحاً به حرکت مستقل آنان اشاره میشود با این عبارات توجه کنید:

"توده‌های زحمتکش چرا از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی با تمام نیرو پشتیبانی میکنند؟ زحمتکشان ما امروز بهمان دلیل بمبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد امریکایی بر می‌خیزند که خلق ستمدیده‌ی ما در سرتاسر نیم قرن خونین گذشته با امپریالیسم و خاندان مزدورپهلوی مبارزه کرده است. توده‌ها امروز بهمان دلیل از اشغال سفارت امریکا پشتیبانی میکنند که سال گذشته به بانکهای امریکایی و امپریالیستی حمله میکردند."

(راه کارگر شماره ۱) (تاکیداز ماست) کافیهست به کاربرد قید زمانی امروز در اشاره به "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد امریکایی"

و "اشغال سفارت آمریکا" توجه کنید تنها کوچکترین درنگی در اینکه راه کارگر "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" را جسدا از حاکمیت تصور میکند نکنید، و یا انگسسر باز نیز در این مورد شکی است عبارات زیر توجه کنید:

"رهبران این حزب (مقصود "راه کارگر" حزب جمهوری اسلامی است) بیشترین صدمه را از اشغال سفارت آمریکا متحمل شده اند. دکتر بهشتی دبیرکل این حزب شدیداً مورد انتقاد دانشجویان پیرو خط امام بود (رفقا اینرا از کجا میگویند ما نمیدانیم!!) وضع کردیم. تندگانی این حزب (مخصوصاً بعد از انتخابات ریاست جمهوری) آنچنان خراب شد، که بهشتی که در نماز جمعه سه بیانه های امنیتی شرکت نمیکرد، تمام جلال و جبروت خود را کنار گذاشت و بعنوان یک سخنران دوره گرد در این مسجد در آن حسینیه و دانشگاه کوشید شرکت خود را در ساخت و پاختهای قبل از قیام توجیه کند."

(راه کارگر شماره ۱۹ - تاکیدا زماست) بهر حال از نظر "راه کارگر" روشن است که اشغال سفارت جزء برنامه های لیبرالها هم نبوده است. "کاست حکومتی" راه کارگر نیز به تنها باین دلیل که بعد از قیام دیگر ضد خلقی بود (تا ۲۱ سهم جزء خلق و از ۲۲ بهمن ضد خلق) واقعا باید بر این مارکسیسم درود فرستاد!

"یک کاست حکومتی که از دورن خلق بر خاسته و به مقننهای حکومت کردن بر همان خلق و در جهت خفه کردن انقلاب او به ضد خلق تبدیل شده است." (راه کارگر شماره ۱۹ ضمیمه) (تاکید از ماست)

نمیتوانند امروز مبارزه ای ضد امپریالیستی را در این بر زمین که حزب وابسته ها و نیز چنان در جویبان سفارت صدمه دید که بناچار دبیرکلش سخنران

دوره گرد شد، پس تنها نتیجه ای که میتوان از این احکام استنباط نمود اینست که "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" جریانی مستقل نیست. جریانی که چون پروولتری نیست حتما خرده بورژوازی است. آنهم خرده بورژوازی زرنگی که از پس عبای احمدآقا و خوشبینی ها بیگناره در ۱۳ آبان لانه ی جاسوسی را فتح مینماید و خواهان مبارزه ای ضد امپریالیستی میگردد. مبارزه ای که اصیل و درخور دفاع است.

"ما از همان ابتدای تسخیر سفارت امریکا ضمن افشاکری علیه عوام فریبی و عدم امالت کاست حاکم در ظاهر به مبارزه ای ضد امپریالیستی و برده گرفتن از اهداف گوناگون آن در این مبارزه نهایی با برجستگی و صراحت تمام بر امالت مبارزه ای ضد امپریالیستی توده ها (و از جمله خرده بورژوازی) تاکید کرده ایم.

(ضمیمه ی راه کارگر شماره ۱۹ - تاکید از ماست)

در ابتدای این بخش گفتیم که توضیح بوسیله تشویک "استقلال دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" از حاکمیت حوسط "راه کارگر" مشکل بنظر میرسد. اما در واقع دیدیم که "راه کارگر" براحضی توانست از جدیه ی مارکسوی تشویکش، از خوشبینی ها خرده بورژوازی اصیل بسازد که در مبارزه ای ضد امپریالیستی اصیل شرکت میکنند و برای موجه جلوه دادن تشویهای مشعشانه اش یک دروغ کوچک نیز میگویند. و آن اینکه حزب جمهوری اسلامی "شدیدترین ضربات" را از اشغال سفارت آمریکا متحمل شد و برای اینکه "دروغ کوچک" را نیز موجه جلوه نماید، راهپوشین را به هیئت یک سخنران سرگردان در میآورد. و تمام اینها در ارائه ی یک مشدول بی انجام میگیرد که منشاء آن اینست: "عوام فریبی ضد امپریالیستی را بهتر از عوامگرا مد کمونیستی است" از اینرو بخودجسترات نمیدهد و یا بهتر بگوئیم بخاطر محضورات ایدئولوژیک نمیتواند بخود جرات دهد که

بگوید عوامفریبی! عوامفریبی است "فلسفه امپریالیستی" و "فد کمونیستی" ندارد و هر دو در خدمت تقویت حاکمیت موجود است. از اینرو گزارفه‌گویی نخواهد بود که "تئوسوری عوامفریبی ضد امپریالیستی بهتر از عوامفریبی ضد کمونیستی" "راه کارگر" را یک تئوسوری عوامفریبانه در دنیا له‌روی کورکورانه از حاکمیت بدانیم. ما در اینجا این مسأله که اساس این بینش چیست (در رویزیونیسم حاکم بر "راه کارگر" و یا مرعوب شدن آنسان از قریبادهای خودها) را بکنار میگذاریم و تحلیل این نوع نگرش به مسائل سیاسی را به هنگامی دیگر موکول مینمائیم. اما امروز که یکسال از این "مبارزه‌ی فدا امپریالیستی" میگذرد و بسیاری از نتایج آن روشن گردیده است. دیگر چشم بصیرتی نمیخواهد تا ببیند که "حزب جمهوری اسلامی" بیشترین خدمات را منحل شده است و دیپوکل آن سرگسردان نیست بلکه هر مراد خود را از پل گذرانسته است، ما از رفقای "راه کارگر" میپرسیم که آیا: بخود این جرات را میدهید که بمسردم بگوئید که ما نیز عوامفریبی کرده‌ایم و ما نیز در آن خوابا شدنیهای بی حاصل شما مقابل در سفارت سهیم بوده‌ایم!! مانعی ندارد، شما هم بگوئید که "عوامفریبی فدا امپریالیستی" کرده‌ایم، این جرات اشتقاق را داشته باشید تا به مردم یاد بدهید که از تجارب بیا نوزند! مردم بگوئید ما یک دروغ کوچک، شیز در مورد "بیانی" تهیه‌ایم آن نیز با حسن نیت بوده است! بگوئید محضورات تلوریک ما ایجاب کرد که بین خوشبینی‌ها و بهشتی فاصله قائل شویم ولی امروز بعد از یکسال به اشتباهمان پی برده‌ایم و دیگر مردم از اصالت آنها نخواهیم زد!! بهر حال تا دیر نشده است بگوئید و با تئوسوری عوامفریبی خود خدا حافظی نماییه. هر چند شعار دفاع از میهن امروزیتان از همان مشدولوز، نشات میگیرد اما هنوز فرصت دارید.

اما اگر "راه کارگر" پراونیک سیاسی خودش را عوامفریبانه تئوریزه میکرد و حداقل این زحمت را برای خود قائل میشد، "فداشیان خلق" که گویی اساسا با "تئوسوری" و "عقل سلیم" دشمنی و خصومت خاصی دارند، این زحمت را بخود نیز نمیدهند و یکشنبه بر حسب مقتضات روز تغییر موضع میدهند. بهروز مواضع آشکارا راست‌روانه‌ی آنان دیگر امروز عیا نخر از آنست که قابل اشاء باشد و ما در اینجا صرفا برای یادآوری بعد عوامفریبی فداشیان آنهم در لحظه‌ای بسیار مهم از حیات سیاسی جنبش به دو تحلیل کاملاً متضاد فداشیان یکی در ابتدای اشغال سفارت و یکی چندروز بعد از اشغال سفارت اشاره مینماییم تا نشان دهیم که "پراونیک" "تئوسوری عوامفریبی" تا چه اندازه در بعضی از نیروهای سیاسی جنبش چپ نفوذ دارد. همین اشاره‌ی کوتاه ما را از توضیح بیشتر بی نیاز خواهد نمود.

فداشیان در اعلامیه‌ی ۵۸/۸/۱۴ سازمان تسخیر سفارت را "عمل خودبرانگیخته‌ی توده‌ها اعلام کرد." و بعد از جمع آوری سریع این اعلامیه توسط پیشگام در ضمیمه‌ی کار ۵۲ نوشت: "ما در اعلامیه‌ی ۱۴ آبان خود در تشریح جریان تسخیر سفارت آمریکا دچار خطای جدی شدیم و حرکتی را که از جانب این بخش از دستگاه روحانیت برای تطبیق حرکت خود با منافع واقعی خرده‌بورژوازی به منظور حفظ موقعیت حاکمیت در برابر لیبرالها و سبب توده‌ها صورت گرفته بود یک حرکت خودانگیخته‌ی توده‌ای قلمداد کردیم. این تصویر تلاش خرده‌بورژوازی را همان خسروش انقلابی توده‌ها میشارد و مرز بین آنان و حرکت خودانگیخته‌ی توده‌ای را محدود میکند.

(ضمیمه‌ی کار ۳۵)

و برای اثبات این فرضیه مینویسد:

"جنبش گمشده‌ی میهن ما از همان آغاز

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

منافع سنگ نظرانه و ضد کارگری و ضد توده‌ای خود یکی از شعارها را مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند...

"... قشریون میکوشند مبارزه‌شان را با حاکمیت امپریالیسم که هدف آن استقرار ولایت فقیه است همان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان... جا بزنند و از این طریق بار دیگر نیروی آنها را به خدمت آمال خود درآورند. تبلیغات و حرکات ضد امپریالیستی کنونی روحانیت تنها بر اساس تاثیرات متقابل حرکات ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی ترمایسل قشریون برای استقرار ولایت فقیه قابل بررسی است."

و سپس در قطعه‌نامه‌ی ۴ آذر که بمناسبت میتینگ "فدائیان خلق" در پشتیبانی از تسخیر لانس‌هی جاسوسی برگزار شد میخوانیم:

"ما اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز و در رأس آن آیت‌الله خمینی را تائید و در برابر دشمن مشترک از آن پشتیبانی میکنیم."

ما توضیح این تناقض‌گویی را بعهده‌ی خود فدائیان میگذاریم، اما برای ما روشن است که آن سیاست پراگماتیستی که نتوانسد "مانورهای" این چنین مبتذل را دریابد راهی جز دنباله‌روی از حاکمیت نخواهد داشت و نتیجتاً نیز آگاهانه یا ناآگاهانه در تحمیل و فریب توده‌شُرکت خواهد کرد. و بدینسان نیروهای بی مانند "راه کارگر" و "فدائیان" این "نیروهای پیشرو" که متصوراً میبایست توده‌ها را آگاه سازد نیز یکسال هلهله‌کنان و شادی‌کنان تبدیل به غروسکهای کوکی خیمه‌شب‌بازی شدند که سر نخ آن در جای دیگر بود، درجایی که بسیاری آنرا ندیدند یا نخواستند و حتی نتوانستند که ببینند و به انواع توجیهات مبتذل متوسل شدند، و حاصلش امروز ارمباب توده‌ها و خلع سلاح توده‌ها از شعارهای

در جهت قطع سلطه‌ی امپریالیسم سیر میکرد و این هدف پیوسته بطور عمده سمت مبارزه‌ی مردم مین مارا تعیین میکرد. قشریون حاکم باسازش ناپذیری‌ای که در پیشبرد شعار مرگ بر شاه از خود نشان دادند، توده‌ها را تحسنت تاثیر قرار داده و سازشکاری خود را در برابر امپریالیسم یعنی در پیشبرد مبارزه برای براندازی سیستم سرمایه‌داری وابسته لاپوشانی کردند. از سوی دیگر یکی از اهداف جنبش توده‌های مین ما برانداختن دیکتاتورسوری و تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک بود. این ستمگری ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری که از هم تفکیک ناپذیر میباشند بسی قدرتمندتر از آن بود که توسط سلطه‌جویان سازشکار نادیده شود. لذا جنگ قدرتی که میان دو جناح هیات حاکمه بر سر قبضه‌ی قدرت برپا شد از همان آغاز با فریبکاری‌های گوناگون جهت بهره‌گیری از شعار توده‌ها و از نیروی آنان همراه بود. لیبرالها با استفاده از خواست‌های دمکراتیک جنبش سمت‌گیری توده‌دیکتاتوری و ضد استبدادی مبارزه و از طریق تحریف این خواستها در چهار چوب شعارهای "شرفانی و گول زنی‌شده‌ی خود کوشیدند تا خود را مدافع آزادی قلمداد نموده و وانمود کنند که به اهداف ضد دیکتاتوری جنبش عمیقاً پای بندند... از آن سو قشریون مرتجع سعی کردند که شعارهای ضد امپریالیستی جنبش را غلبه‌ی خواست مردم که برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است در خدمت تاسیس و تحکیم ولایت فقیه و سیستم بغایت ارجحانی خلافت درآورند... بنا براین مشاهده میکنیم که بگونه‌های مضحک شعار توده‌ها میان لیبرالها و قشریون تقسیم شده و هر یک مطابق

تشدید اختناق و انتشار "رهاغی"

با شروع جنگ ایران و عراق، هیئات حاکمهی ارتجاعی اعمال سرکوب و اختناق را تشدید نموده است.

در همین رابطه امکانات ما برای چاپ منظم "رهاغی" بشکل گذشته محدودترگشته و تاخیر در چاپ شماره های اخیر نیز به همین دلیل بوده است. از آنجا که توقف انتشار رهاغی را شارفع این محدودیتها بهیچوجه جایز نمیدانیم، لذا از این پس، تا به ثمر رسیدن تلاش ما برای رفع این محدودیت، رهاغی با چاپی نامرغوبتر عرضه خواهد شد.

از هواداران سازمان میخواهیم تا با کوشش در جهت تکثیر و پخش رهاغی، همچون گذشته، ما را یاری نمایند.

چند پاسخ ...

میبا زد و تاگهان "راه کارگر" مدافع "دفاع از میهن" میگردد و استناد شدید به هیئات حاکمه را صلاح نمیداند، در حقیقت پراتیک شخص جنگ راستای حرکت این جریان را درپروستای تاریخی تعیین مینماید. آیا با این موضع و پراتیک جدید "راه کارگر" بیواسون مسالهی جنگ میتوان با این جریان "اتحاد عمل" حول این مسالهی مشخص را سازمان داد. پاسخ ما در این مورد مشخص منفی است.

نقد نظرات پیکار ...

را به حزب پرورژوا - روبریونیست، و چین سوسیالیستی را به چین سومایه - داری تبدیل نمودند ...
("پیکار" ۷۵)
و چنین است شعبه ای از افاضات پیکار!

(ادامه دارد)

چپ و کروکاتگیری ...

واقعا ضد امپریالیستی اشان است. قضاوت تاریخ همیشه با قضاوت همراه است، وهنگامی که به قضاوت در مورد این بخش از چپ بنشینند بی شک از آنان بعنوان ملعبه های دست زبرکترین آخوندهای جهان نام خواهند برد.

پیاورقی

(۱) برای توضیح مفصل تر این مقوله به مقاله شعور کاذب و نوسل رژیم بآن در رهاغی شماره ۱۸ مورخه ۱۸/۱۵/۱۳۵۸ مراجعه نمائید.

شورستان ...

انقلابی و متوقی است که در بین آوارگان جنگ در این دوشهر فعالیت نموده و از طرق ممکنه به بسیج و سازماندهی آنان بپردازند.

انتقادات زیارت ...

حضور نیروهای داوطلب کوبایی در آنکولوشکس، نیروهای دست نشاندهی امپریالیسم استغلابی تبلیغاتی کرده و علاوه بر اینکه در برابر تلاش پرودجی نظامی مقاومت میکردند، خواهان افزایش آن نیز بودند. در ضمن انقلاب ایران نیز زمینه های مناسبی را برای تعرض سیاسی و اقتصادی انتقادات منتی و نظامی فراهم آورد. کمیانیهای نفتی به بهانه های اعتصاب کارگران نفت در ایران و خطر تقلیل ترصهی نفت در بازار جهانی با وجود ذخیره چندین ماهه در کشورهای امپریالیستی به افزایش قیمت مواد نفتی پرداختند و سبب افزایش فشار تورمی گشتند. انتقادات نظامی که از دست رفتن شاه و آن خوان یخما بسیار گران برایشان تمام شده بود، سیاست حقوق بشر کارتر را مشرل این امر دانسته آنرا محکوم میکردند.

ادامه دارد

قسمت سوم

نقدی بر نظرات سازمان پیکار و ظهور رویونیسم در شوروی

در شماره‌ی پیش نشان دادیم که "اندیشه‌ی ماثوسه‌دون" و یا بگفته‌ی "پیکار" "انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم" در ارائه و طرح تئوری "سوسیال امپریالیسم" نه از مبانی علمی و تحلیل ماهیت جامعه‌ی شوروی، بلکه از منافع ناسیونالیستی چین حرکت کرده است و این کشور که تا سالها پس از "کودتای خروچفس" از وی تحلیل میکرد و راه او را منطبق بر اصول لنینی میدانست، پس از تغییر استراتژی شوروی در رابطه با جذب آسیا، آرام آرام کشف کرد که شوروی براه سرمایه‌داری رفته است و کذا.

در همان شماره ذکر کردیم که ما خود شوروی را کشوری سوسیالیستی نمیدانیم و معتقدیم که وظیفه‌ی جنبش کمونیستی است که با مطالعه و تحلیل و نه با شعاردهی و حرکت از منافع تنگ نظرانه‌ی ناسیونالیستی، مناسبات تولیدی را در این جامعه که تحت سلطه‌ی یک حزب رویونیستی تمام عیار واقع است تبیین نماید.

ما میگوییم مناسبات تولیدی را در جامعه‌ی که حزب حاکم و فعال ما پشاه آن یک حزب رویونیستی است باید تبیین کرد. در اینجا بنظر میرسد که تشخیص و تحلیل چند نکته شرط تعیین است:

- ۱- رویونیسم چیست
 - ۲- مناسبات تولیدی چیست
 - ۳- رابطه‌ی ماهیت دولت و ماهیت جامعه چیست
- بنظر میرسد که لاقبل پاره‌ای از این نکات برای همه‌ی کمونیستها روشن باشد ولی در زیر

نشان خواهیم داد که "پیکار" هیچ پیک را تشخیص نمیدهد و جملات و اصطلاحاتی را بدون درک معانی آن و بدون برخورداری حتی مختصر از متدولوژی مارکسیستی بهم میافزود در آنها بیت هم کما اینکه فتح خیبر کرده است. دشمنی "شاکان" که حاضر نیستند بدین درجه از ابدال سقوط کنند، میکند.

۱- رویونیسم چیست
لنین در باره‌ی خصوصیت و منشاء پیدایش رویونیستها در زمان خود مطالبی نوشته است که مطالعه‌ی این نوشته‌ها و "نقل" آنها اکنون از عهده‌ی هر طفلی بر میآید. اما باید طفلی بی نهایت بی استعداد بود تا حتی نفهمید منظور لنین از رویونیسم و پیدایش آن در غرب چیزی سوای پیدایش رویونیسم در جامعه‌ی کنونی شوروی بوده است. باید بطور غیرقابل علاجی متحجر بود تا نفهمید که منشا رویونیسم در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته (در زمان لنین) و یک جامعه با اصطلاح سوسیالیستی دو چیز متفاوت است. پیکار مینویسد:

"رویونیسم محصول دوران گنبدگ سرمایه‌داری یعنی مرحله‌ی امپریالیسم میباشد. رویونیسم شکلی از ایدئولوژی بورژوازی است."
("پیکار" ۶۹)

رویونیسم و اپورتونیسم زائیده‌ی امپریالیسم است. امپریالیسم سرمایه‌داری طفلی و یا در حقیقت

و یا

گندیدگی می باشد. از جمله دیسورات این گندیدگی بوجود آمدن یک قشر تنزیل بگیر و دولت تنزیل خوار است که با صدور سرمایه به کشورهای دیگر صدها میلیون نفر از خلقهای جهان را غارت میکند.

... مافوق سود امپریالیستی سرمنشأ است که رویزیونیسم را هستی میبخشد و بنا بر این رویزیونیسم زائیده امپریالیسم می باشد.

("پیکار" ۵۲)

این خلاصه‌ی تشکر "پیکار" در مورد منشأ رویزیونیسم است. کلمات و جملاتی که از اینجا و آنجا بدون ذکر ماخذ و یا با ذکر ماخذ از لنین بهاریت گرفته شده و بصورت بیجانهای به آنها قافیه داده شده است. با اینهمه اینجا به چه معناست؟ آیا اساساً "پیکار" فرموده که چه میگوید؟ آیا "پیکار" متوجه شده است که منظور لنین، پیدایش رویزیونیسم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، کشورهای امپریالیستی بوده است؟ بنا بر منطق "پیکار" ما باید نتیجه بگیریم که:

"قبل از بوجود آمدن رویزیونیسم در شوروی، سرمایه داری در این کشور توسعه یافته و به مرحله گندیدگی رسیده و یک قشر تنزیل بگیر و دولت تنزیل خوار بوجود آورده که مافوق سود امپریالیستی را به حسب زده و سرانجام فرزندان حرامزاده اش یعنی رویزیونیستهای سوسیال امپریالیست را بار آورده است."

بسیار خوب بنا بر این "منطق":

شوروی قبل از بر سر کار آمدن رویزیونیستها، امپریالیستی بوده و رفیق استالین از مافوق امپریالیستی نزول میخورد و کمی هم به خروشچ میداده است.

مناسفانه هیچ نتیجه‌ی دیگر، جز همین خزعبلات از تشویرهای "پیکار" نمیتوانیم بدست آوریم. هنگامیکه عده‌ای ندانند و

دقت آنرا نداشته باشند که هنگام نقل قول از لنین لااقل بفهمند او درباره‌ی چه چیز سخن میگفته و صرفاً در فیشهای لنین دنبال کلمه‌ی "رویزیونیسم" نگردند تا مشکلشان را "حل" کند، نتیجه‌ای جز این غایبشان نمیشود. رفقا! بحث درباره‌ی منشأ رویزیونیسم در شوروی است، در شوروی بگفته‌ی شما سوسیالیست در جامعه‌ی بی طبقه‌ی استالین! دولت تنزیل خوار و قشر تنزیل بگیر و مافوق سود امپریالیستی دیگر چیست، اینها را برای که سر هم میکنید؟ آیا هدفشان گیج کردن مردم است یا خود نمیدانند چه میگویند؟ و بالاخره رفقا! باید توضیح دهید که اول مرغ بود یا تخم مرغ! از این نقل قول شما قسمت اول را باور کنیم یا قسمت دوم را:

"شوروی سوسیالیستی لنین و استالین، بدنبال استقرار رویزیونیسم خروشچی (خیال میکردیم رویزیونیسم در مرحله گندیدگی سرمایه داری پیدایش میشود!) بر دستگاه حزبی و دولتی و استقرار سرمایه داری انحصاری دولتی به کشوری امپریالیستی تبدیل میگردد." ("پیکار" ۶۷)

نفهمیدیم چه شد. بجای "مرحله گندیدگی سرمایه داری" اینجا "شوروی سوسیالیستی" رویزیونیسم را زائید و از جانش اینگونه امپریالیسم را؟!؟

آیا رفقا مجبورند "تحلیل" بدهند؟ آیا عیبی دارد اگر در مورد منشأ رویزیونیسم در شوروی چیزی نمیدانند به صراحت بگویند؟ نمیدانیم. بنظر میرسد در منطق "پیکار" نمیشود گفت "نمیدانیم".

این خلاف مطاحت است. "تورپته"ی رهبری فرو میریزد. بقول خودشان باعث "شکاکیت" توده‌ها میشود. بیچاره توده‌ها، مارکس میگفت در همه چیز شک کن. "پیکار" میترسد توده‌ها در همه دانی رهبری شک کنند. باید چیزی بخورد آنها باقی شود. مرغ یا تخم مرغ. فرقی نمیکند. این درس اول "پیکار" بود. درس دوم:

۲- مناسبات تولیدی

هنگامیکه یک نوآروز، درین اقتصاد سیاسی میخواند یا و یاد میدهند که مناسبات اجتماعی هر جامعه را مناسبات تولیدی آن تعیین میکنند. باور میگویند مناسبات تولیدی بسبب اضافی مناسبات روبنایی را میگویند: "مناسبات اجتماعی". باور میگویند مناسبات انسان - شیئی - انسان را در رابطه تولید، به اضافی مناسباتی که بین انسانها تحت تاثیر عوامل روبنایی بوجود میآید، جمعا مناسبات اجتماعی نام میگذارند. اما اینها همه در پرتو "انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم به شرایط جامعه ایران" دگرگون شده و معلوم شده است که امام امت درست میگوید! امام امت، همانطور که میدانیم معتقد است که میتوانست توسط یک عامل روبنایی - اسلام مکتبی - مناسبات تولیدی جامعه را عوض کند (ایران دیگر سرمایهداری نباشد...) و این همانطور که میدانیم ایرادی بر امام امت نیست. امام و هر مسلمان مکتبی راستینی که به منشاء غیبی معتقد باشد به مزاح میگوید که منشاء همه امور از بالاست. از خداست. اوست که همه چیز را عین میکند. خداست که مذهب را میآفریند و مذهب است که جامعه را بسزاه معینی که خدا میخواهد هدایت میکند.

و اینرا نیز میدانیم که کلامیکه های مارکسیسم درباره ی هگل که او نیز جنبش مندی اندیشید چه گفته اند. "دنیا را روی سرش می ایستاند...". اما در زیر مشاهده میکنیم که جهانی که یکبار روی پایش برگردانده شد، با یک معلق شگفت انگیز تاریخی - و در روز روشن - بیست رفقای "پیکار" مجدداً به اصل خود برمیگردد و گریه ی مرتضی علی نه بسا چهار دست و پا، که با مخ بزمن بخورد، به این بذله گیری توجه کنید:

"تغییرات بورژوازی و ضد انقلابی در روبنایی جامعه ی سوسیالیستی، سرعت در زیربنای تاثیر گذاشته و ماهیت زیر بنای را تابعی از ماهیت خود میآورد."

("پیکار" ۵۶- تاکیده ها از ماست)

در ابتدا تصور میکنیم لغزش قلمی در کسار بوده است. نمیتوان تصور کرد کسه در روز روشن عده ای تا این حد قاطی کرده باشند. "زیربنای تابع روبنای است!" اگر در عالم مارکسیسم کفری وجود داشته باشد جز ایمن نیست. و باور کنید که ما سعی کردیم این در افتائی را ندیده بگیریم ولی با کمسائی تعجب مجدداً در پیکار ۷۵ دیدیم که در تحلیل از انقلاب فرهنگی چین نوشته شده است که:

"انقلابی بود علیه رویزیونیسم (ما فوق سودا مبریا لیستی!) و بوروکراتیسم... این انقلاب در پی آن بود تا اساس انقلابی کردن مناسبات اجتماعی کهن و از بین بردن روبنای گذشته، زیر بنای را متحول ساخته و تولید را رشد دهد..." (تاکیده ها از ماست)

و اینجا بود که کلید فهم "اندیشه ی پیکار" که چیزی جز همان "انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم به شرایط جامعه ی ایران" نیست بسبب دست ما افتاد. و اینرا فهمیدیم کسسه "پیکار" ۶۵ هم به خط نرفته بود و صرفاً یکی از اصول اساسی مکتب رفق را بیسار داشته بود.

مشاهده میکنید که دشوار است بطور جدی جدل کرد. با کس و کسانیکه که از اساس زیر هر آموزش مارکسیستی میزنند چه میتوان گفت؟ با کمونیستهایی که زیربنای را تابع روینا میدانند و آنقدر هم حق بجانب هستند که مخالفین را "همزبان امپریالیستها" میخوانند چگونه میتوان جدی سخن گفت؟ ما فکر میکردیم رفقاً استالینیست هستند، بسبب استالین ایراد میگرفتیم که در تبعیت روینا از زیربنای به افراط غلطیده و فکر میکرده زیربنای که درست شد روینا خود بخود درست میشود، اما اکنون با کمائی مواجهیم که استالین را آموزگار خود میدانند ولی مدعی هستند روینا را که درست کنی زیربنای خودش درست میشود. بیچاره استالین آموزگار بسا

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی را بگردانید

این شاگردانش . رفقا ! یکاش لا افسوس
 استالینیت بریدید... یکی از معلمان شما ،
 رفیق ماشو ، بگفتهی خودتان نشاد بورژوازی و
 پرولتاریا را شنیداست . شما هم جای زیر
 بنا و روبنا را عرض کردید . بسا بگویدند ،
 مارکسیسم یا شما چه دشمنی کرده بود کسیه
 اینگونه کسی به قتل آن بسته ای . اثر بصود
 رحم نمیکنید ، به هوا داران خود رحم نمیکنید .
 جنبش کمونیستی ایران گناه نگردانمت گاه در
 دست حزب بوده ، فدائیان "اکثریت" و شما تبدیل
 به آن چیزی شده که بگفتهی انقلابی مارکس را
 از (استکریه) مارکسیسم بیزار دیگره .

۳- ماهیت دولت و جامعه

در مورد متشاعر رهبرانش رویزونیسم و
 نیکل وادای روینا و رسینا نظرات "پیکار"
 را بررسی کردیم . حال باین امر میپردازیم
 که مطابق این احکام پیکار :

"دستمال انقلابی رویزونیسم خروشیستی
 بر حزب و دولت شوروی و تحولات جامعه
 انقلابی در روبنای این جامعه ، زیر
 بنای جامعه کاملاً متاخر شده و بسراه
 سرمایه داری جهت گیری نمکته ."
 (پیکار " ۶۸)

ما تا ضمن از "پیکار" آموخته ایم کسیه
 رویزونیسم چگونه بوده و نشود اما با اینهمه
 در چه جهت میباشند و نحوه نشیونم که این
 رویزونیسم که صرفاً سطلی که "پیکار" گفته در
 درون حزب پیدایش و چگونه تبدیل به جریان
 دلیف میشود و نهایتاً هم قبضه میکند
 توضیحاتی که می ماییم از این دست است :

"... این است که قناع و قرائت سلب و
 رویزونیسم است که انقلابی مارکسیسم در
 درون احزاب کمونیست نمودن را یافته ،
 از درون آهسته آهسته و گام به گام
 سنگر پرولتاریا را تضعیف کرده و آنرا
 خنثی و مکنده ."
 ("پیکار" ۶۹)

تربیل است که گفته شود که وی بر "ایمن
 "پرولتاریا" دولت را در دست داشت ، حزب
 را در دست داشت ، جامعه را سوبالستیسی
 کرده بود ، اما مشرعبید که عدوان "فرمت طلب"

دارند خودیا خودیا "سنگر" او را قفس
 میکنند! در اینجا دیگر حتی مناسبات تولید
 اجتماعی و تبعیت از روبنا (!) هم قضیه را
 توضیح نمیدهند ، "فرمت طلبیا" در حزب رخنه
 میکنند و "آهسته آهسته و گام به گام سنگر
 پرولتاریا را فتح میکنند" . نشوری توطئه ؟
 بدون تردید این نشوری روی نشوری کودتا در
 جامعهی سوسیالیستی را عقید کرده است .
 بیایید جمع بندی "پیکار" ۶۹ را با هم بخوانیم :

"... رویزونیسم خروشیستی در حسیب
 بلشویکد پایه گرفت و رشد یافت و
 بالاخره پس از مرگ رفیق استالین بر
 حزب شوروی غالب شد ما در
 اینجا فرمت و امکان آنرا نداریم که
 به بررسی عمیق تحولات شوروی بپردازیم
 (این را ما دیگر کاملاً فهمیده ایم!)
 ولی بطور خلاصه باید بگوئیم که با
 غلبه رویزونیسم خروشیستی و تداوم
 و تعمیق آن توسط باند رویزونیستی
 پرژدک خاشن ، ... شوروی عملاً بسای
 یک کشور امپریالیستی در عرصه ای جهان
 عرض اندام مینماید ."

و برای انبساط خاطر خوانندگان بساد آوری
 میکنیم که من حزب المجرب حلت به اندام
 نه تنها پرولتاریای شوروی بنظر "پیکار"
 اینقدر خنگی کرد ، بلکه پرولتاریای چین هم
 از تجربه ها نیا موقت :

"تا آنجا که بعد از مرگ رفیق ماشو ،
 باند سنگ شیا شوپینک - هوا کوفتک که
 در درون حزب لاتنه کرده بودند ، قدرت
 را قبضه کرده و به برکوب کمونیستها
 پرداختند ."

"بعد از مرگ رفیق ماشو ، رهبر کنیسم در
 خلق چین ، و بعد از تصفیهی حاملیین
 مشی مارکسیستی از حزب ، دارودستهی
 ضدانقلابی تنگ هوا برحزب کمونیست
 چین حاکم شده و این کشور را بسای
 راه سرمایه داری کشانده است ."

"رویزونیستهای مرنده ، حزب کمونیست

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت اول:

زمینه تاریخی

پایان جنگ طرح "ویتنامی کردن" جنگ را ارائه داد. طبق این طرح او از یکسو با بازگرداندن تدریجی نیروی ۵۰۰ هزار نفری نظامی آمریکا از ویتنام امیدداشت نارضایی وسیع مردم را کند. حرکت‌های مختلف اعتراضی چون راهپیمایی‌های عظیم ضدجنگ خود را نشان میداد، کاهش داده‌ها را دیگر سو با ایجاد یک تیروی یک میلیونی برای ارتش ویتنام و با بیمارارن کردن هندوچین از افتتاح بخاک مالیده شدن بوزه‌ی امپریالیسم آمریکا توسط خلقی کوچک ولی مصمم جلوگیری کند و سازشی "محترمانه" را برانقلابیون ویتنام تحمیل نماید. از آنجا که کاندیدای لیبرال ضد جنگ حزب دمکرات "مک‌گساورن" و برنام‌های پوپولیستی او حتی برای جناح مصرفی انحصارات امپریالیستی بیش از حسد "چپ" بنظر می‌رسید، علیرغم نارضایتی توده‌های از نیکسون بخاطر ادامه‌ی جنگ، قدرت تبلیغاتی انحصارات صنعتی - نظامی و نفتی با ارائه‌ی تصویری رادیکال از مک‌گاورن توانست بخش وسیعی از توده‌های از نظر فکری خرده‌سورزوا را از او برساند و سبب شود که نیکسون با اکثریت قاطع آراء مردم مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب گردد.

مقارن با این جریان‌ات و با استفاده از امکانات تبلیغی وسیع و نیز حضور نماینده‌ی خود بر مستد ریاست جمهوری، کمپانیهای نفتی به تبلیغات وسیعی در مورد کمبود انرژی دست زدند تا آنرا بهانه‌ی افزایش قیمت انرژی قرار دهند و هم زمان با آن کوشیدند تا هر چه بیشتر منابع مختلف انرژی را تحت کنترل خود در آورند. کمپانیهای نفتی در این سیاست از پشتیبانی انحصارات صنعتی - نظامی برخوردار بودند.

چه عواملی با عثروی کار آمدن رونالد ریگان و شکست جیمی کارتر شد؟ آیا لبخند معروف کارتر دیگر برای مردم آمریکا دلچسب نبود و چهره‌ی ریگان هنرپیشه‌ی فیلمهای وسترن بیشتر جلب نظر میکرد؟ و یا اینکه صرفاً مناظره‌ی تلویزیونی روزهای آخر نظر رای دهندگان را تغییر داده و دزسیمای جنگ طلبی که آماده است در هر گوشه‌ی جهان شعله‌ی جنگی بی‌فروزد، چهره‌ی نورانی مردی صلح جو را که در هاله‌ی از تقدیس احاطه شده به آنان نشان داد؟

واقعیت این است که گرچه حتی لبخند یک کاندیدا در جریان انتخابات بی تاثیر نیست ولی مهمترین عامل در انتخاب یا عدم انتخاب یک کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا، تناسب قوای اقتصادی - اجتماعی در مقطع زمانی است که انتخابات ریاست جمهوری صورت میگیرد.

برای بررسی خطوط اساسی جریان‌اتی که به انتخاب ریگان (بخصوص با چنین اختلاف چشمگیر در میزان آراء در مقایسه با کارتر) به ریاست جمهوری نیرومندترین کشور سرمایه‌داری جهان و سرکرده‌ی امپریالیسم جهانی منجر شده لازم است مساله را در بعد تاریخی آن بررسی کنیم. برای چنین بررسی نظری هر چند به اختصار به وتابع دهه‌ی اخیر می‌افکنیم.

قبل از آغاز دهه‌ی هفتاد (۱۹۷۰ میلادی) و به دنبال شکوفایی اقتصادی سالهای ۶۰ شکست امپریالیسم آمریکا در جنگ ویتنام آشکار شده بود. نارضایتی توده‌های وسیع مردم از ادامه جنگ باعث شد که رئیس‌جمهور جانسون نتواند کاندیداتوری حزب خود را در انتخابات سال ۶۸ بدست آورد. نیکسون که نمایندگی جناح نفتی انحصارات امپریالیستی را داشت، با پشتیبانی مجتمع صنعتی - نظامی روی کار آمد و بجای

تحریم نفت در جریان جنگ، ما مهیوس ۱۹۷۳
 بین اعراب و اسرائیل زمینه‌ی مناسبی برای
 افزایش قیمت نفت به چندین برابر و ازدیاد
 تصاعدی ثروت کمپانیهای نفتی فراهم آورد .
 در همین حال این امر با توجه به وابستگی
 شدید اروپا و ژاپن به نفت خاورمیانه و اینکه
 اغلب این قدرتهای امپریالیستی خود از نظر
 انرژی مستقل نبودند، به تشبیت هژمونی
 امپریالیسم امریکا و بهبود نسبی موقعیت
 دلار منجر گردید .

نشان شدیدی که این افزایش قیمت نفت
 به کمپانیهای انحصارات غیرنظامی - غیرنفتی
 وارد کرد، عزم آنها را جزم کرد که به
 مقابله با این سلطه طلبی کمپانیهای نظامی -
 نفتی بپردازند و از آنجا که توده‌های وسیعی
 از مردم که سطح زندگی پائینی داشتند و نیز
 اقشار متوسط بخصوص فشار افزایش قیمت انرژی
 را بیش از هر بخش دیگر جامعه حس میکردند،
 موقعیت مناسبی برای افشای فساد و زیاده
 رویهای جناح حاکم بوجود آمد. هر چه دیگر
 اقتضای و شرکت دست پخت نیکسون و اعوان
 و انصارش بیشتر بهم زده میشد بوی تعفن آن
 بیشتر بر میخاست و در کنار آن ماجرای
 رشوه‌خواری آگنیو معاون رئیس جمهوری، وی را
 وادار به استعفا کرد. در واقع نیکسون
 کوشید او و بسیاری دیگر را سپر بلایی برای
 حفظ خود و سلطه‌ی اعتبار رژیم سرمایه‌داری
 گرداند ولی این کوششها به نتیجه نرسید و
 سرانجام در اوت ۱۹۷۴ نیکسون مجبور به
 استعفا گردید و معاون جدید او جerald فورد
 که نماینده‌ی مجتمع صنعتی - نظامی است به
 ریاست جمهوری رسید. اقتضایات سیستم به
 اینجا خاتمه نیافت و بسیاری از قانسون -
 شکنیها و جنایات " افبی‌آی " و " سیا " چه در
 امریکا و چه در سطح جهانی از برده بیرون
 افتاد. همه‌ی جهانیان و از جمله مردم
 امریکا مطلع شدند که " رهبر جهان آزاد " مشغول
 روی کار آوردن رژیمهای دیکتاتوری فاشیستی،
 کشتار میلیونها نفر و توطئه برای قتل

رهبرانسی چون لومومبا و کاسترو بوده
 است. اعتقاد توده‌ی مردم امریکا به سیستم
 سرمایه‌داری سلطه بر زندگی آنها به حداقل
 رسید گو اینکه راه‌حلی برای رهایی از آن
 نمی دیدند .

بحران اقتصادی رکودی سالهای ۷۲- ۷۵،
 بحران سیاسی رژیم حاکم، نارضایتی توده‌های
 وسیع مردم امریکا از ادامه‌ی جنگ ویتنام و
 مهتر از همه مبارزات قهرمانانه‌ی زحمتکشان
 ویتنام به رهبری حزب کمونیست و رهبرانسی
 چون هوشی مین و بالاخره همبستگی بین المللی
 سبب شکست اقتضای آمیز و خروج امریکا از
 ویتنام در آوریل ۱۹۷۵ شد. باین ترتیب
 امپریالیسم امریکا که ویتنام را بصورت لبرای -
 توار مقابله با نهضتهای آزادیبخش در آورده
 بود علیرغم کشتن و معلول و مجروح کردن
 میلیونها هندوچینی، سوزاندن جنگلهای هندو
 چین و از بین بردن مواد غذایی، مسموم کردن
 آب آشامیدنی مردم و از بین بردن خانه و
 آشیانه‌ی توده‌های زحمتکش در این آزمایش با عدم
 موفقیت روبرو گردید و همه‌ی جهانیان و از
 جمله مردم امریکا ناظر بودند که چگونه با
 وجود مصرف کردن مدوسی میلیاردها دلار و دادن
 از چهل و شش هزار کشته و صدها هزار معلول،
 خلقی کوچک و مصمم پشت عظیمترین قدرت امپری -
 یالیستی جهان را بخاک رسانند. گرچه فورد
 کوشید با قدرت شعایی نظامی در قفقاز
 ماباگوش در کامبوج آبروی رفته را بقیمت از
 دست دادن ۲۸ سرباز امریکایی و وارد آوردن
 خسارت جانی و مالی مردم بر کامبوج، دوباره
 بدست آرد ولی زخم جنگ ویتنام برای مردم
 امریکا و جهان عمیقتر از آن بود که با این
 ماجراجویی توره بهبود یابد. باین ترتیب
 تاثیر روانی شکست ویتنام، شکسته شدن
 تصورات مردم درباره‌ی اختلافات رژیم سرمایه -
 داری امریکا با جریانهای چون اقتضای
 و شرکت و اقدامات " افبی‌آی " و " سیا " و
 و تنزل سطح زندگی مردم امریکا، کلیت جناح
 حاکم را در موضع دفاعی قرار داد. علیرغم

قدرت برتر و جدیداً افزایش یافته‌ی انحصارات نفتی (انرژی) و انحصارات نظامی که متفقاً مکان کشتی امپریالیسم امریکا در امرامپرس - بالیسم جهانی در دست داشتند، نیاز به چهره‌ی کمتر شناخته شده‌ی وجود داشت که تا اندازه‌ی در داخل امریکا و در سطح جهانی اعتقاد از دست رفته را بکل سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی بازگرداند و در عین حال قدرت سیاسی متعوض جناح مصرفی را که برای نجات خود از فشار ارقبیا حرکت اعتراضی توده‌ها را دامن میزد، به رسمیت شناسد. باین ترتیب پادر موضع جدید جناح سرمایه‌ی انحصاری غیر نفتی غیر نظامی امکان بیافات همچون گذشته از خون بیغما بزبان تولیدکنندگان و اکثریت عظیم توده‌های مردم بهره‌ای بگیرد.

کارتر، مذهبی، بی آرایش و بدون سابقه‌ی بد مثل نیکسون و اگنیو کاندیدای مناسبی بود که از یکسو آراء توده‌ها را جلب کند و از دیگر سو با سیاست حقوق بشر خود خاطره‌ی وینتنام و جنایات سیا را در جهان از افکار جهانیان بزدايد. در واقع کارتر برآیند نیروی قسوی انحصارات نفتی و نظامی که در موضع دفاعی قرار داشتند و انحصارات غیرنظامی غیرنفتی که از نظر سیاسی در موضع تهاجمی قرار داشتند بود و ریاست جمهوری او زمینه‌ی تامین بخشی از دست رفته‌ی جناح مغلوب اقتصادی امپریالیسم را که بخصوص از افزایش قیمت نفت ضربه دیده بود، فراهم میکرد.

در چنین شرایط و با چنین چشم اندازی بود که کارتر به ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۷۶ انتخاب شد. در شرایط بحران تورمی رکودی که منجر به انتخاب کارتر شده بود، قولهای از برای ایجاد شغل‌های تازه و از بین بردن تورم، برای توده‌ی مردم خیلی جاذبه داشت. کم کردن بودجه‌ی دائما رو به تزاید جنگی، محدود کردن قدرت انحصارات نفتی و حتی در هم شکستن این انحصارات، جلوگیری از آلوده شدن بیشتر محیط توسط سوذجوبی سرمایه‌داران بزرگ و از بین بردن بهانه‌های کوچک و بزرگ سرمایه‌داران بزرگ برای فرار از

مالیات از انتظاراتی بود که توده‌های وسیعی از مردم هنگام انتخابات کارتر از ریاست جمهوری داشتند.

انحصارات صنعتی - نظامی و نفتی در مقابل اقداماتی که منافع عظیم آنها را محدود میکرد مقاومت کردند و ناتوانی حکومت کارتر در حل بحران تورمی رکودی با گذشت زمان بیشتر میشد. مبارزه با تورم رکود را تشدید میکرد و مقابله با رکود تورم را افزایش میداد، دولت و سرمایه‌داران رسماً اعلام میکردند که مردم روزهای خوش گذشته را باید فراموش کرده کمتر مصرف کنند. بخصوص بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر امریکا که در اثر مبارزات یک قرن خود و شکوفایی سرمایه‌داری امریکا در سالهای ۶۰ رفاه نسبی بدست آورده بود، شدیداً تحت فشار بود. دیگر با بستی کمتر گوشت میخورد، حرارت خانه‌اش را پائین می‌آورد و روزهای آخر هفته را بجای رفتن به مسافرت‌های کوتاه با اتومبیل، در خانه میگذراند. مهمتر از همه اینکه امنیت شغلی کارگران بیش از هر وقت مورد تهدید قرار گرفت، از آنها خواسته میشد که برای حفظ کار خود از مزایایی که در اثر مبارزات طولانی بدست آورده بودند صرف نظر کنند، گاه کم شدن مزد کار خمود را بپذیرند و بازآوری کار خود را افزایش دهند و این همه در شرایطی بود که تورم بی‌داد میکرد.

در چنین اوضاع و احوالی انحصارات نفتی و نظامی و جنبه‌ی وجب مواضع از دست رفته‌ی سیاسی را در موقعیتهای مختلف دوباره بدست آورده، تدارک شهاجمهای تازه‌ی اقتصادی را علیه مصرف‌کنندگان میدیدند. سروصداهای شکستن انحصارات نفتی بفراموشی سپرده میشد و به بهانه‌ی تشویق سرمایه‌گذاری در منابع انرژی، کنترل قیمت بنزین و گاز و نفت در امریکا بتدریج برداشته میشد و برای کمپانیهای نفتی به زیان مصرف‌کننده‌ی امریکایی، امکان افزایش سرمایه‌عظیمشان به چند برابر بدست می‌آمد. انحصارات نظامی از جریاناتی چون

خوزستان در حیووحیه جنگ

و عماد کرد هیئت حاکمه

حمله‌ی عراق به منطقه‌ی خوزستان در شرایطی بوقوع پیوست که رژیم جمهوری اسلامی، استامبول و سابق خوزستان و فرماندهی سابق نیروی دریایی، تیمسار آریا مهری سید احمدی همراه آموخته‌های تازه به قدرت رسیده، و دیگر عمال رژیم، تارنا مدهای قتلور از جنایات خود در منطقه بجا گذاشته بودند. کارنامه‌ای که صفحات شکنجه آن در برگیرنده‌ی کشتار زحمتکشان خلق درب خرمشهر و خرمشهر ۱۳۵۰ به بیانیسی "خلق ساج" به زمانهای سیاسی، اعدام تعداد زیادی از زحمتکشان خلق عرب به اتهامات واهی "شوک" در انفجار لوله‌های نفت و بمب گذاری در شهرها، دستگیری و زندانی نمودن گردانندگان، اعتصابات کارگری (قبل از انقلاب) شرکت نفت در خوزستان، تیر و شتم و زندانی نمودن کارگران و در پیله‌های بیکار، به گلوله بستن نظایرات بیگاران در اندیشه‌ی اعدام کارگران بیکار شهر درود بهرم "کارخواستن" و ... میباشد. پس از استعفا‌ی مدنی جلاله جمهوری اسلامی، نرزی لومین و دیگر آخوندها و اعوان و انصارشان این و نه نفر استعفا گرفتند و الحاق که آریا مهری از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، کاتار و هرات و مغول واردان نشجویان دانشگاه اهواز در جریان "انقلاب فرهنگی" بدستور آخوند جنجالی (مام جمهوری اهواز و نماینده‌ی آقای خمینی) در شورای شتابان که بعداً با طرح لوگویی از دوران ختم مردم به قم احضار شد، حمله به بداهتین خانواده‌های شهیدای آتش سوزی بینما رکس در محل دارایی آبادان و ضرب و شتم آنان، اخراج کارگران و کارمندان انقلابی و مرفقی از شرکت نفت، آسوسش و پرورش و سایر ادارات دولتی و بالاخره ایجاد

جو ترور و ارباب و اختناق در سراسر خوزستان بطوریکه آبادان و خرمشهر اولین شهرهای بی بودند که فعالیت سیاسی گروهها و سازمانهای مرفقی و انقلابی در آنها از طرف حاکم شرع (آخوند عراقی) ممنوع اعلام شد. این اعمال که از جمله دستاوردهای مهم رژیم جمهوری اسلامی میباشد، به اضافه بحران اقتصادی موجود و تورم غیر قابل تحمل ناشی از آن وعده توانایی رژیم در رفع این بحران، باعث گردید که توهم "حکومت مستضعفین" و "عدل اسلامی" تا حدود زیادی از بین رفته و چهره‌ی واقعی جمهوری اسلامی برای زحمتکشان خوزستان (همانند سایر نقاط ایران) آشکار گردد. بر یک چنین زمینه‌ای، جنگ ارتجاعی ایران و عراق در منطقه‌ی خوزستان آغاز گردید و نتایج وپی آمدهای خاص خود را بجا گذاشته است. اولین نکته‌ای که در مناطق جنگ زده‌ی خوزستان بوضوح به چشم میخورد، خروج اکثریت مردم از آن مناطق و عدم توانایی رژیم در بسیج توده‌ها در آنجا میباشد. اگر رژیم جمهوری اسلامی در مناطق غیر جنگی شایه حدودی موفق به "بسیج" توده‌ها گردیده است، در مناطق جنگ زده‌ی خوزستان (عمدتاً خرمشهر، آبادان، سوسنگرد و اهواز) بخاطر وجود زمینهای که در فوق بیان اشاره شد و علل دیگری که در ذیل بیان میپردازیم کوچکترین موفقیتی در "بسیج" زحمتکشان خوزستان نداشته است. و آن عده از مردم نیز که هنوز در شهرهای آبادان و اهواز باقی مانده‌اند نه بخاطر دفاع از "اسلام عزیز"، "جمهوری اسلامی" و یا بسیج شده از طرف ارگانهای رژیم، بلکه عمدتاً از روی اجبار

در این مناطق بسر میبردند. با این ترتیب که بخشی از این افراد برای از دست دادن کار یا شغل خود مجبور به ماندن در این مناطق میباشند. (غرضی استنادار خوزستان طی اطلاعیه‌ای به تمام کارکنان و کارمندان دولت گفته است که در صورت عدم حضور در محل کار خود اخراج و طبق قوانین زمان جنگ با آنها رفتار میشود بنا به مستنداتی مشابهی نیز از طرف شرکت نفت در مورد کارکنان آن شرکت صادر گردیده است.) بخش دیگری از مردم که در این شهرها باقی مانده اند از جمله زحمتکشانی (عمدتا از خلق عرب) هستند که بخاطر فقر بسیار شدید و نداشتن هرگونه امکانات اولیه، قادر به ترک مناطق مسکونی خود نبوده و بجزایر در آنجا باقی مانده اند.

علل تاریخی و ژئوپولیتیک آلوده ها

از مهمترین نکاتی که در اینجا و سازماندهی شده است همواره باید در مد نظر باشد اعتماد به آنان، واگذار نمودن کارها به دست خودشان، شرکت مستقیم آنها در تصمیم گیری و اجرای تصمیمات، مطرح نمودن حقایق با آنها و درایت و کاردانی بسیج کنندگان است. این درایت و کاردانی در آنجا ظاهر میگردد که بسیج کنندگان آنجا را عمل نمایند که خودها به آنجا اعتماد نموده، رهنمودها بیشک را به کار برندند. تنها در این صورت است که میتوان به بسیج واقعی توده ها پرداخت. و اما شیوهی "سیخ" رژیم جمهوری در مناطق جنگ زده:

سخن گفتن از درایت و کاردانی رژیم جمهوری اسلامی، اغلب وقت است. زیرا عملکرد رژیم در ۲۲ ماه گذشته میانگر درجهی درایت و کاردانی آنان است. اما بهر حال اشاره نمودن به گوشه‌هایی از آن زیاده نخواهد بود. هندتا میکه شومشور مورد حملهی ارتش فاشیستی عراقی قرار گرفت بر همگان واضح و آشکار بود که ششاهای بعدی آبادان خواهند بود. اما رژیم جمهوری اسلامی کوچکترین اقدامی جهت سازماندهی توده‌ها به منظور دفاع

از آبادان و با اعزام نیروهای کمکی به آنها ننمود تا اینکه آبادان نیز مورد هجوم قرار گرفت و آنگاه رژیم تازه مفکر بسیج شده‌ها و اعزام نیروهای کمکی افتاد که دیگر کنار از کار گذشته بود. جالب اینجاست که این امر در زمانی اتفاق میافتد که رئیس جمهور منتخب مردم اظهار میدارد که "ما انتظار چنین حمله‌ای را از طرف رژیم عراق نداشتیم." یا وجود این رژیم هنوز هیچگونه اقدام جدی بمنظور جلوگیری از تکرار این امر در صورت دیگر شهرهای خوزستان که احتمالا مورد هجوم قرار خواهند گرفت بعمل نیآورده است. این از درایت و کاردانی رژیم جمهوری اسلامی.

و اما گفتن حقیقت ب مردم: تبلیغات سربازان دروغ جمهوری اسلامی در مورد اوضاع جنگ جلوهی دیگری از "بازگویی حقیقت" است مردم است. از زمانیکه توده‌های خرمشهر آبادان و اهواز زیر گلوله باران ارتش فاشیستی عراق قرار داشته (و دارند)، رژیم در رسانه‌های گروهی خود دم از عقب راندن نیروهای عراقی میزند و این امر چنان خلاف واقع بوده که اگر هنوز ذره‌ای اعتماد نسبت به جمهوری اسلامی در توده‌ها وجود داشت با این عمل خود بخود از بین رفت. و باز در همین رابطه مسائلی ارسال کمکهای جمع آورده شده از مناطق غیر جنگی به مناطق جنگ زده است. این کمکها فقط در رادیو و تلویزیون است که به مناطق جنگی ارسال میگردد و نه در واقعیت. بسیاری دیگر کمک ب مردم مناطق جنگ زده در خوزستان فقط از جنبه‌ی تبلیغاتی برای رژیم جمهوری اسلامی حائز اهمیت است. نه ارسال واقعی این کمکها. مثلا در آبادان آن دسته از مردم که مجبور به ماندن در شهر بوده و خانه و کاشانه‌ی خود را از دست داده اند، در مساجد شیخ را بر روی مقوایی یک صبح می‌سازند!! و معلوم نیست پتوهای ارسال شده اگر به آبادان نرود به کجا می‌رسد ارسال گردد؟

اعتماد به توده‌ها و واگذاری کارها به دست خود آنان: رژیم بخاطر ترس و وحشت

حال از جنایات و خیانت‌های این رژیم — نسبت بخود آگاه است هرگز فریب دغلکاریها — یشر را نخواهد خورد. خلق عرب ایران فراموش نکرده است که پس از امضاء توافقنامه‌ی سال ۱۹۷۵ بین رژیم شاه و رژیم عراق، این رژیم چگونه مبارزین خلق عرب ایران را دستگیر و به زندان انداخت و حتی آن دسته از مبارزینی که موفق به فرار شده بودند را غیابا محاکمه و محکوم نمود. اگر این جنایات رژیم عراق مربوط به گذشته است، گلوله‌باران خرمشهر که اکثریت ساکنان آنرا زحمتکشان خلق عرب تشکیل میدهند و مناطق عرب‌نشین اهواز نظیر لشکرآباد، کسوت عبدالله و ... و همچنین مناطق عرب‌نشین آبادان در جنگ کنونی، بوضوح دروغین بودن تبلیغات مزورانه‌ی رژیم عراق مبنی بر "آزاد ساختن عربستان" را نشان میدهد. اما اگر تعدادی از عناصر ناآگاه خلق عرب در کنار ارتش عراق قرار گرفته‌اند، نه بعلت خیانت پیشگی ذاتی آنان بوده، بلکه این اعمال سرکوبگرانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی است که آنان را به جانبداری از رژیم عراق سوق داد است. بهر حال، در مناطق عرب‌نشین که از طرف ارتش عراق گلوله‌باران شده‌اند خلق عرب خود تصمیم به ایستادگی در مقابل ارتش عراق گرفته است و این امر نه بخاطر دفاع از جمهوری اسلامی بلکه برای دفاع از زندگی و مایملک ناچیزشان میباشد.

نیروهای چپ در بین خلق عرب نفوذ چندانی نداشته و در تشتت کامل بسر میبرند و عملاً نمیتوانند نقش مهمی در مبارزات خلق عرب ایفا نمایند. از طرف دیگر این نیروها توسط رژیم جمهوری اسلامی شدیداً سرکوب گردید و دارای تشکلهای ابتدایی میباشند. علاوه بر این بخش مهمی از نیروهای چپ در بین خلق عرب راهوآداران "اکثریت" تشکیل داده که مواضع انحرافی این سازمان آنان را به کجراه کشانیده است.

که از درگیر شدن واقعی توده‌ها در انجسام کارها دارد، فقط تحت رهبری ارگانهای خود حاضر به همکاری با توده‌ها میباشد و در غیر اینصورت هرگونه اقدامی که از طرف خود توده‌ها بعمل آید را سرکوب مینماید. مثلاً در آبادان، نگهبانی در محله‌های مختلف شهر از طرف ساکنان فقط در صورتی مجاز خواهد بود که ساکنان محله کارت سپاه پاسداران یا کمیته‌ها را داشته باشند و یا در اهواز هنگامیکه تعدادی از پزشکان اعلام نمودند که مرکزی برای کمکهای اولیه دایر نموده‌اند، بلافاصله ابتدا تلفن این مرکز قطع گردیده و سپس افرادی که مبادرت باین عمل نموده بودند را دستگیر ساختند. و از همه مهمتر اینکه علیرغم هیاهوی زیاد رژیم در مورد توزیع اسلحه در بین مردم بمنظور دفاع از شهرهای جنگ‌زده‌ی آبادان و اهواز اسلحه در بین مردم توزیع نگردیده و اگر هم در مواردی این کار انجام گرفته اسلحه فقط به کسانی داده شده است که از طرف کمیته‌های محل و سپاه پاسداران معرفی گردند. وقتی تانکهای عراقی برای اولین بار وارد خرمشهر میشدند، رادیوی آبادان از مردم بی دفاع میخواست تا با کندن خندق بر سر راه و گذاشتن چسوب یا میله‌ی آهنی لای زنجیر چرخ تانکهای عراقی از ورود آنها به شهر جلوگیری نمایند. و خود این مساله نشان داد که رژیم تا چه حد از مسلح کردن مردم وحشت دارد.

خلق عرب و جنگ ایران و عراق

سرکوب و حشیانه‌ی خلق عرب در زمان رژیم شاه و سپس توسط رژیم جمهوری اسلامی در خوزستان زمینه‌ای مساعد بوجود آورده است که تبلیغات فریبکارانه‌ی رژیم ارتجاعی عراق تا حدودی موثر افتاده و عده‌ای از عناصر ناآگاه خلق عرب (که بخاطر روابط عشیره‌ای تحت نفوذ شیوخ مرتجع و وابسته‌ی عرب هستند) تمایلات مساعدی نسبت به رژیم عراق داشته و این رژیم را ناجی خود بدانند.

اما خلق عرب که چه در گذشته و چه در



وضع نیروهای چپ در نوزدهم

همانطور که در فوق بدان اشاره شد، ارگانهای رژیم هرگونه فعالیتی (حتی از جانب نوده‌ها) را اگر تحت نظر آنان انجام نگیرد ممنوع و در صورت لزوم سرکوب میشوند. بر واضح است که اگر این فعالیت از جانب نیروهای چپ انجام گیرد چه سرنوشتی در انتظار آنان خواهد بود. از طرف دیگر سازمانهای چپ بخاطر مواضع گوناگون وانحرافیشان در مورد جنگ گفتمانی عملاً خسود و هوادارانشان را از هرگونه فعالیت قابل توجیبی محروم ساخته‌اند. دو سازمان عمده‌ی چپ ایران، یعنی "فدائیان اکثریت" و "پیکار" با مواضع انحرافی خود امکان هرگونه فعالیت مستقل، موثر و گسترده از طسیرف نیروهای چپ در مناطق جنگ‌زده را از بیسن برده‌اند. "فدائیان اکثریت" با اعلام دفاع از جمهوری اسلامی عملاً در کنار پاسداران قرار گرفته و "پیکار" نیز با شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و تقلیل فعالیت کمونیستها در حد افشاکوری ماهیت جنگ از آغاز جنگ و تا زمانیکه هنوز نوده‌ها مناطق جنگ‌زده را ترک نکرده بودند و امکان بسیج آنها کم و بیش موجود بود، انحاء و هزاران خود را بسسه انفعال کشانیده است. این عوامل یعنی سرکوب رژیم و تشکیات نیروهای چپ، باعث گردید که در مواردی نیز که دیگر سازمانها معادرت به ایجاد ستادهای مقاومت و امداد نموده بودند، مورد هجوم و ضرب و شتم پاسداران قرار گرفته و از کار آنان جلوگیری شود. پس از اینک بریابی اینگونه ستادهای مشترک از بین رفت نیروهای چپ هر یک بغراخور حال خویش با شرکت در شوراها محلی و فعالیتهایی از این قبیل در سطح محدودی به فعالیت پرداخته‌اند. اما واقعیت اینست که نیروهای چپ عملاً در مناطق جنگ‌زده حضور محسوسی نداشته‌اند چه

رسد به اینکه در آن مناطق با فعالیت خود ناشیوی بر جویانات بگذارند.

بهرحال، یکی از نتایج جنگ آوار شدن ساکنین شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز میباشد. این افراد که از نزدیک با وضعیت و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در مناطق جنگ‌زده آشنایی دارند برای رژیم بسیار خطرناک میباشند، زیرا بخاطر وضع نامامان آنان در نتیجه‌ی جنگ از یکطرف میتوانند تاثیر زیادی بر مردم دیگر مناطق گذاشته و آنان را از وضعیت مناطق جنگ‌زده آگاه ساخته و از طرف دیگر این پتانسیل را در خود دارند که سریعاً به خیل ناراضیان رژیم بپیوندند و در آینده بر مشکلات رژیم بیفزایند. و از همین روست که در شیراز و امشهان و... مورد ضرب و شتم قرار گرفته و میگرفتند. بهرحال، بخش مهمی از آوارگان شهرهای جنگ‌زده در مسجد سلیمان و رامهرمز سکنی گزیده‌اند. این عده را بیشتر زحمتمکشانی تشکیل میدهند که امکانات سفر به نهرسای بزرگ را ندارند. آوارگان جنگ در این دو شهر بر خلاف دیگر مناطق مورد ضرب و شتم قرار نگرفته، اما بخاطر محدود بودن امکانات رفاهی در این دو شهر هم‌اکنون با مشکلاتی از قبیل مسکن، تهیه‌ی لوازم زندگی و شست نام فرزندان خود در مدارس و... روبه‌رو هستند که بخاطر موقتی دانستن وضعیت خود از ابراز ناراحتی خودداری مینمایند. اما با گذشت زمان بناچار لب‌به اعتراض گشوده و مشکلاتی برای رژیم جمهوری اسلامی ایجاد خواهند نمود. بهمین علت است که رژیم از هم‌اکنون فعالیتهای سیاسی را در این شهرها و شهرهای دیگر شدیداً سرکوب کرده و اجازه هیچگونه فعالیتی را به نیروهای سیاسی نمیدهند. اما این وظیفه‌ی کلیه‌ی نیروهای

بقیه صفحات

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

جنگ و تجاوز

چند پاسخ

رفیق غلی

در مورد ایرادات شو به شعار "بسرای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دیگر باید" توضیحات زیر را ضروری میبینیم:

۱- معنای واژه‌ها قراردادی است. وقتی میگوئیم کارگره معنای خاصی را از آن مستفاد میکنیم و نه هر فردی که کار میکند. اگر مسائلی اخیر مورد نظر بود (همانطور که آقای خمینی هم اظهار داشت) سرمایه‌داران هم "کارگر" خطاب میشوند چون "کار" میکنند. در مورد واژه‌ی زحمتکشان نیز همین صادق است. با این تفاهوت که زحمتکشان علاوه بر کارگران (که نیروی کار خود را میفروشند) شامل اقشار پائین خرده‌بورژوازی و اصناف نیز میشود. تا گرد صف بسعناي واقعی کلمه پرولتاریا (سما مشخصاتی که برای پرولتاریا میباشند) نیست ولی زحمتکش هست و خواستهای واقعی او - علیرغم آنکه خود را وجه میپندارد - در بخش مهمی منطبق بر خواستهای پرولتاریاست. عنا صریح بخشهای مهمی از پرولتاریا نیز در جامعه سرمایه‌داری بخواست یا آرمان - واقعی طبقاتی خود و قوف ندارد ولی این امر مانع از آن نیست که کمونیسم را آسسان پرولتاریا بدانیم.

واژه‌ی زحمتکشان (TOILERS) واژه‌ی جدیدی نیست و همواره در ادبیات کمونیست مسورد استفاده قرار گرفته است و شامل تمام کسانی است که کمتر از محصول کار خود سهم ببرند. یعنی اضافه ارزش و یا اضافه تولید آنها به جیب استثمارگران می‌رود. بعد از دیگر مورد استثنایند.

۲- ما خرده‌بورژوازی را بطور کلی مرتجع میدانیم و این شامل همه‌ی بخشهای خرده‌بورژوازی است بجز بخشی که در اثر تجربه‌ی مبارزاتی و کسب آگاهی از خواسته‌های طبقاتی خود پدید آمده و سوسیالیسم را پذیرا شده و زیر پرچم پرولتاریا درآمده باشد. در این زمینه در شماره‌های گذشته‌ی رهاگی توضیحات بیشتری داده‌ایم. "زحمتکشان" نیز شامل همین حکم هستند و آن بخشی که سوسیالیسم را پذیرا شده است و بسرای آن مبارزه میکند از جهات بسیاری در همان مسیری حرکت میکند که پرولتاریا. البته با توجه باین نکته‌ی اساسی که منشا طبقاتی و مهمتر از آن موضع در پروسه‌ی تولید، شرایط ساده برداشت منشاوت از سوسیالیسم را نسبت به پرولتاریای صنعتی فراهم میکند که در صورت عدم توجه سوسیالیسم خرده‌بورژوازی را جای نشین سوسیالیسم پرولتاریا میکند. سرنوشت انقلابهای شوروی و چین درس مهمی در این زمینه است. بهر حال مراد ما از شعار نسوق طبعاً آن بخشی از آرمان واقعی زحمتکشان است که منطبق بر خواستهای طبقه‌ی کارگر است.

۳- سیاست رهاگی حمله به مذهب و نیروهای مذهبی نیست و در این مورد توجه شده است. معنی این نکته نیز قابل توجه است که آموزش توده‌های مردم از طریق نشان دادن و انشاء کارها بی که تحت لوای مذهب و یا بخاطر مذهب صورت نمیگیرد از جمله وظایف کمونیستهاست و بنا بر این نمیتوان تحت این عنوان کسبه توده‌های مردم مذهبی هستند و بنا بر احساسات آنها را جریحه دار کرد از آنجا که این وظیفه

مطلقا یا کرد. نه بدنیال مردم و سکوت در مورد ترفه‌های آنان، و نه فرسنگها پیشا پیش مردم و بریدن از آنها. نه خلق گرایسی و عوام‌فریبی و نه واکنش رذیسم و ما جرایسی، مساله در رعایت تعادل و دیدن جنبه‌های مختلف جنبه است و نه در تکیه بر یک جنبه به قیمت نادیده شدن سایر جوانب. کمرو نیستی و خلیفه دار شدن که مردمشان دهند، و با تکیه بر نیروی زندگی خود آنها به آنها بیاموزند که آنها با کلمات سنتی آنها در پرتو واقعات چقدر تاب مقاومت دارد. اگر این کار را که در دنیا شکست خورده نیرویی با یکتا بکنند؟ و اگر امروز شکست خورده روزی با یکتا بکنند؟

رفیق م. م. به سرفیج ما پیرامون شش شرط کمونیست بودن نیروها اعتراض داشته و آنرا توضیحی کلی تصور می‌نمایند.

برای جواب به اعتراض این رفیق ابتدا آن بخش از مقاله را که مورد سؤال رفیق بوده ذکر می‌نماییم.

"الیه تشخیص این امر که کدام نیرو عموماً حامی اخلاقیات نظری سیاسی نیروی کمونیستی است کار چندان ساده‌ای نیست. ضوابط مشخصه‌ای را می‌توان راستای حرکت جریان‌ها مشتق کرد. در بررسی تاریخی تبدیل شدن نیروها کمونیستی بودن نیروها شرط اساسی است."

همانطور که از متن مشخص می‌گردد، این کمونیستی بودن نیروها را کار ساده‌ای ندانستند و برای آن ضوابط خاصی را لازم شمرده‌ایم. اما این ضوابط چیست آیا این ضوابط صرفاً ایدئولوژیکی است و تعریف کمونیسم مبتنی بر علم و پراتیک اجتماعی جنبش طبقه کارگر، صرفاً در معیارهای ایدئولوژیک خلاصه می‌گردد؟ و اگر اینچنین است این معیارهای ایدئولوژیک کدامند؟ مسلم اینست که هر نیرویی جوابی در راستای ایدئولوژیک خود برای پاسخ باین سؤال دارد.

بسیار ما این ضوابط ایدئولوژیک مشخصه نیستند و نه تنها قابل تفسیر و تاویل می‌باشند بلکه در پراتیک اجتماعی احتمالاً تگرگونی آنان می‌رود. از اینرو عموماً آنکه اعتراضات مشخصی در جنبش کمونیستی جهان، و بر اثر پراتیک مبارزاتی امروزه شناخته شده‌اند و مرزبندی ایدئولوژیک با آن الزامی است، اما این تبدیل معیار گامی نیست. بنظر ما علاوه بر این معیار عمومی باید معیار عمومی دیگری را در نظر گرفت داشت که بتوان با توجه به آن کمونیستی بودن یا نبودن نیروها را شناخت. این معیار عمومی (و نه لزوماً کلی) را ما بلافاصله بعد از ذکر لزوم "ضوابط متعدد" ذکر کرده‌ایم: "راستی حرکت جریان‌ها مختلف در بررسی تاریخی."

در حقیقت در اینجا تاکید ما بر آنست که نشان دهیم که خط کتی بین نیروهای چپ صرفاً بر اساس معیارهای ایدئولوژیک آن‌ها نیست بلکه علاوه بر آن "پراتیک اجتماعی نیز نقش هوشری را بازی می‌نماید. قیدزانی نامحدود "بررسی تاریخی" از آنرو در نظر گرفته شده است که در لحظه معین اتحاد عمل باید علاوه بر مرزبندی ایدئولوژیک پراتیک مشخص اجتماعی در آن لحظه را نیز جزو این "ضوابط متعدد" برشمرد. پراتیک اجتماعی تنها رابده‌ای است که می‌تواند مانع از "تفسیر و تاویل" ایدئولوژیک گردد. اینکه این پراتیک چیست آنرا لحظه "اتحاد عمل" تعیین می‌نماید. از اینرو ملاحظه می‌کنید که ما برای آغاز این بحث کلی گویی نکرده‌ایم و معیارهای عمومی خود را مشخص نکرده‌ایم. شاید ذکر مثالی در این مورد بی جهت نباشد. موضع "راه کارگر" تا قبل از جریان جنگ، موضعی نسبتاً رادیکال بود. از نقطه نظر مرزبندیهای ایدئولوژیک مرسوم، نیز حدود موضعی روشنی داشت، اما همین "ایدئولوژی" ظاهراً رادیکال در قبال مساله‌ی جنگ رادیکال